

پروین اعتصامی

بقلم سعید نفیسی



در سال ۱۳۱۴ که مرحوم یوسف اعتصامی نخستین چاپ دیوان پروین را بمن از جانب دخترش دادهم پروین زنده بود و هم پدرش. این روزها برادرش آقای ابوالفتح اعتصامی نسخه‌ای از چاپ سوم این کتاب را برای من فرستاده است. نه سال از آن تاریخ میگذرد. درین نه سال پروین در فروردین ماه ۱۳۲۰ در ۳۴ سالگی در گذشت و پدرش نویسنده معروف مجله بهار و مترجم زبردست چهار سال پیش از آن در ۱۳۱۶ رخت ازین جهان بر بسته بود. اما در همین مدت کوتاه سه چاپ از دیوان پروین انتشار یافته است و این میرساند که ادبیات ایران هر سه سال حوصله یک چاپ ازین کتاب را دارد. بیاد آوریم که از میان سراینندگان زمان ما و حتی بسیاری از سخن سراپان روزگاران گذشته تا کنون کسی این سرنوشت را نداشته است و همین میرساند که چگونه فارسی زبانان بشعرا و اقبال کرده اند. اگر در تاریخ شعر فارسی

روزی که چاپ اول دیوان پروین بدست من رسید در مقاله ای که در روزنامه ایران انتشار دادم مجملی از عقایدی را که درباره وی و شعرش داشتم روی کاغذ آوردم. آنوقت همه آثار او هنوز انتشار نیافته بود، پروین هنوز زنده بود، همیشه عقیدتی که نویسنده ای در باره گوینده و سراینده زنده ای

نیز بگردیم میبینیم که تا کنون بهیچیک از زنانی که در زبان ما شعر گفته اند این همه توجه نکرده اند و آن توجه نیز کاملاً بجاست زیرا که قطعاً تا کنون هیچ زنی درین زبانی که این همه ترجمانه‌های گویای بلیغ داشته است مانند پروین یعنی بخوبی پروین شعر نگفته است.

بدان می‌کند با همه گستاخی و دلیری که خصلت قلمست باز ناگفته‌هایی را برای روزهای بعد می‌گذارد. وانگهی آفریز همه آثار وی انتشار نیافته بود و میبایست در آن ۷ سالی که پس از آن زیست باز چیزهای دیگر بگوید. امروز آن زبان بسته شده، آن دل از تپیدن باز نشسته، آن اندیشه از تراویدن بازمانده، آن لب برهم نهاده شده و دیگر چیزی ندارد بگوید. اینست که امروز حکم قطعی در باره او میتوان کرد.

در ۱۳۱۴ پروین هنوز در حجاب بود، واقعه شومی که می‌بایست بر ذخایر انباشته فکرش رنج دیگری سر بار کند تازه روی داده بود. هنوز طبع وی همه تراوشهای غم آلودی را که میبایست پس از آن بکند نکرده بود. در ۱۳۱۸ چند ماهی در کتابخانه دانشسرای عالی بکتابداری مشغول بود. گاه گاهی چند کلمه ای در میان ما رد و بدل می شد. اینک عقیده ای که درباره پروین دارم نسبت با آنچه در ۹ سال پیش داشتم راسخ تر شده است. گویندگانی که بسرزمین جاودانی میروند و دیگر تغییر و استحالتهای درگفتار ایشان پیش نمیآید کار کسی را که میخواهد درباره ایشان عقیدت خود را بی ریا بگوید هم آسان میکنند و هم دشوار. آسان میکنند زیرا که آنکس میتواند بلحن قاطع و صریح بی آنکه بیم از مخالف گویی داشته باشد عقیده خود را درمیان نهد. دشوار میکنند زیرا که همیشه پس از مرگ گویندگان بسنت دیرینی که در میان آدمی زادگان هست و رفته ناپیدایی را بزرگتر از بوده پدیداری می شمارند قهراً عقیدت مردم پس از مرگ بیشتر شده و احیاناً دست در آن عقیدت زدن و گوشه‌ای از آن را خراشیدن خشمها و رنجشها را برمی انگیزد.

مردم همیشه درباره شاعر، چه زن و چه مرد، اشتباه بزرگی میکنند. از گفته شاعر بی روح سرکش بی آرام مواج و گاهی متلاطم او میبرند. فراز و نشیب‌هایی را که در آثار او هست می‌نگرند، آن خشمها و ناله‌ها و گریه‌ها و دل آزرده‌گی‌ها و بی پردگی‌هایی را که در آثار او هست می‌خوانند. چنگی را که در سینه طبیعت افکنده و مشت

را که بر سر آسمانها زده و سرانگشتی را که سینه نابکارها را دریده است می‌بینند و می‌پندارند شاعر را باید با سیمای آشفته، چهره درنده پراز کین و خشم، رخساره‌ای که از ناملایمات و بدبینی‌ها گرفته و درهم باشد ببینند. غافل از آنکه روح شاعر باقیافه و سیما کاری ندارد و در چهره گوینده منعکس نمیشود. آن ناله‌ها و شکوه‌های جانکاه که در دل شاعرست در راه سود این جهانی و بمقصود مادی نیست، ناچار شرارتی و زعارنی با آن توأم نمیشود و قهراً در سیمای شاعر نیز انعکاسی از آن آشفته‌گی‌ها و خشمها و درندگی‌هایی که در چهره دیگران هست نمی‌توان یافت. کمتر شاعری در جهان با آشفته‌گی و بی سر و سامانی فکری بایرون شاعر معروف انگلیسی بوده است، با این همه اگر نقش او را ببینید قیافه و سیمایی آرامتر و آرمیده‌تر از آن نمیتوان یافت.

پروینی که من دیدم و بارها دیدم بدین گونه بود. قیافه بسیار آرام داشت. با تانی و وقار خاصی جواب میگفت و می‌نگریست. هیچگونه شتاب و بی حوصلگی در او ندیدم. چشمانش بیشتر بزیر افکنده بود. یاد ندارم در برابر من خنده کرده باشد. وقتی که از شعر او تحسین میکردی با کمال آرامش می‌پذیرفت، نه وجد و نشاطی مینمود و نه چیزی میگفت. هرگز يك کلمه خودستایی از او نشنیدم و رفتاری که بخواهد اندک نمایش بر تری بدهد از او ندیدم.

این سیمای آرام و چهره‌های متین که در گویندگان و سراینندگان واقعیت میرساند که گفتارشان زاده ایمان قلبی و پرورده عقیدت راسخست که حاجت بهیچگونه نمایش حتی نمایشی که قهرآهر اندیشه‌ای باید در سیمای صاحب اندیشه بکند ندارد. ۶۵۰۰ بیتي که مجموعه اشعار پروین را فراهم میکند و همین تازگی‌ها بار دیگر آنها را بدقت خوانده‌ام و در همه آنها روح خاصی دمیده شده میرساند که گوینده این اشعار با ایمانی خاص و نیتی خالص و عقیدتی راسخ این سخنان را گفته و شاید جز استرضای خاطر خویشتم اندیشه دیگر نداشته است. شاعر موجود در ربع التائر بار يك بین زودرنجیست که بمراتب زودتر

و بهتر از دیگران از خوبی و زیبایی متأثر و از بدی و زشتی متألم می شود. دیگران بدی و زشتی را که می بینند از یاد می برند و خوبی و زیبایی را که در می یابند بروی خود نمی آورند، اما شاعر نه از یاد میبرد و نه میتواند در دل نگاه دارد، سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد کن!

اشعار پروین آینه روشن و مظهر جلی از زندگی سی و چهار ساله اوست. طبیعت و جامعه هر دو درباره او ظلم کرده بودند. او می بایست رنجش های دل زبایی پسند خود، کوتاهی طبیعت، ستمگری جامعه، ناسازگاری محیط را با شاعرانی دیگر در میان نهد و از همدردی آنها دلداری یابد، نه آنکه با خود، تنها با خود، در نیمه های شب، در گوشه های تنهایی، در میان بنهد، هم بیمار خویش و هم پزشک خویش باشد، درمان را هم در درخوبش بجوید، همان آتشی را که از آن می سوزد چون آب بر سر بریزد.

پروین سه گونه شعر دارد: قصاید کوتاه و بلند که شماره آنها بچهل و دو میرسد، مقطعات که همواره شامل تمثیلهای و حکایات و عبرتهاست، مثنویهای کوتاه مستقل که آنها نیز شامل همان مطالب مقطعات اوست. تردیدی نیست که شاهکارهای پروین همان مقطعات مقفی و مردفست که در میان آنها بسیار افکار بلند و بیانات فصیح شاعرانه و باریک بینیهای خاص دیده می شود. پس از آن تسلط وی در مثنوی سرودن بیشترست و قطعاً پست ترین اقسام شعر او قصاید اوست.

از آثار پروین خوب پیداست که کدام یک از شعرای ایران را بیشتر می پسندیده و بر آثار کدام یک بیشتر نظر داشته است. در قصایدش مکرر کوشیده است از ناصر خسرو تقلید کند. در مثنویاتش گاهی پیروی از عطار و گاهی پیروی از جلال الدین مولوی، زمانی پیروی از مخزن الاسرار نظامی و گاهی و کمتر از همه تقلید از وحشی دیده میشود. در مقطعات با آنکه گاهی پیروی از انوری و سنایی کرده بیشتر ابتکار بکار برده و بهمین جهت باید آنها را از شاهکارهای او دانست.

نکته بسیار مهمی که در مطالعه آثار پروین فوراً در ذهن

می نشیند اینست که طبع بسیار بلند توانایی داشته و تقریباً همه جا هر چه میخواست است میتوانسته است بگوید و وزن و قافیه بهیچ وجه طبع او را محدود نمیکرده و مانع از ادای مقصودش نمی شده است. روانی که در شعر او هست یکی از مظاهر بسیار برجسته طبع اوست و رو بهمرفته اشعار پیچیده مغلق و گره خورده در سراسر سخنان او بسیار کمست و اگر هست بیشتر در قصاید اوست. در مقطعات او تنها ایرادی که میتوان گرفت اینست که پیداست همین که قافیه ای را می جسته است کوشش تاهی داشته که همه قوافی را بسازد و بهمین جهت گاهی یکی دو سه شعر بیتناسب در میان مقطعات او هست که پیداست قافیه مساعد نبوده و بیجا افتاده و اگر از آن قطعه حذف شود نه تنها خللی بآن نمی رساند بلکه قطعه رایک دست تر و منسجم تر و چکیده تر میکنند. درین مقطعات و مثنویات همه جا اصول مناظره را پیش گرفته و پیداست که از انواع مختلف شعر این نوع را بیشتر می پسندیده و بهمین جهت باید گفت که کاملتر بن سر مشق او در مقطعات مناظرات اسدی طوسی و در مثنویات آثار بزرگان شعرای متصوف ایران و مخصوصاً عطار بوده است.

درین تمثیلهای و حکایاتی که در مقطعات و مثنویات خود پرورانده نکته فنی بسیار دقیقی هست و آن اینست که تقریباً همه جا بیک شعر بر میخوریم که انتظار داریم گوینده بهمان ختم کند و چیزی بر آن نیفزاید تا اثر کامل سخن او در دلها جای بگیرد و خواننده را کاملاً مؤمن و معتقد کند، اما باز چند بیتی پس از آن آورده و خواسته است نتیجه اخلاقی را که مقصود داشته بیان صریح تر و با الفاظی که کاملاً مودی ادای مقصود باشد تکرار کند. هر چند که من دلیلی روشن و مقرون بقراین خارجی ندارم ولی تقریباً یقین دارم که یا خواسته است کاملاً پیروی از سنت برخی از سخنسرایان باستانی ایرانی کند و نتیجه اخلاقی را که منظور او بوده است در پایان قطعه خود بگوید و یا اینکه راهنمایان و مستشارانی که برای خرده گیری از اشعار خود بر گزیده است بهمین اندیشه باطل او را وادار میکرده و با دلالت میکرده اند که

بسراغ او رفته و ما کیان و طاوس و طوطی، درد دل رفوگر و خار کن و مانند آن بمراتب بیش از آنچه کسی انتظار دارد و بمراتب بیش از آنچه تصور می‌رود این زمینه دامنه داشته باشد بیجان مطلب پرداخته است.

اگر بخصایص روحی پروین بر گردم خاصیت روحی دیگری که تقریباً همه جا از اشعار او آشکار می‌شود عقیده مطلق و قطعیت که بقضا و قدر و سرنوشت داشته و ازین حیث قدری محض و کاملاً اسیر دامان جبر و تفویضت. بهمین حهته نسبت بزیردستان و بیچارگان مخصوصاً یتیمان و تهیدستان بمنتهی درجه دلسوز و دارای بیان بسیار شور انگیز اثر بخشیت. شاید این درجه از دلسوزی و اظهار تأثر در باره یتیمان و تهی دستان که چندین بار در اشعار خود مکرر کرده نیز از آن حهته باشد که وی زن بوده است و زنان قهرراً ازین گونه درماندگی‌ها بیشتر دل آزرده می‌شوند. آنچه در باره یتیمان گفته اغلب شاهکار حقیقت و شایسته آنست که همواره بخوانند و مکرر کنند اما آن درجه از دلسوزی و تأثر انگیزی او را در باره تهی دستان نمی‌پسندم زیرا که این را گونه‌ای از تشویق بی‌کاری و عطلت می‌دانم. در فن شعر و از نظر صنعتی خاص مقدمه‌ها و درآمدهای وی در مثنویات و مخصوصاً در مقطعات بسیار ماهرانه و گیرنده است؛ چنانکه بیت اول خواننده را میکشد و دنبال خود میبرد و وادار می‌کند که تا بیابان نرسیده است آن قطعه یا آن مثنوی را رها نکند. در ضمن قطعه و مثنوی بیانش بسیار شاعرانه است و همه جارقت و لطف خاص و گیرندگی و قوه جلب کامل دارد. اگر گاه گاهی آنهم در مقطعات التزام باینکه هر قافیه‌ای را بسازد او را بگفتن یکی دو شعر زاید وادار نکند در میان ابیات او هیچ گونه برزخ و جای تهی که مطلبی را نا گفته بگذارد و یا اینکه سلسله سخن را از دست بدهد و تسلسل را خلل برساند دیده نمی‌شود، بیشتر ابیات او بخودی خود دنبال یک دیگر می‌آیند چنانکه خواننده همیشه منتظر آن بیت دیگر است که پس از آن باید بیاید. در مثنویات که پروین گرفتار این التزام نیست و خود را

چند شعری بر آنجایی که وی در آغاز گفته خود را ختم کرده است بیفزاید.

در مثنویهای او نکته فنی دقیقی که هست اینست که همیشه قافیه را بسیار خوب انتخاب میکند و قطعاً بهترین قافیه‌ای را که برای مصرع اول ممکنست در مصرع دوم می‌آورد، بطوریکه خواننده اغلب انتظار ندارد که در مصرع دوم قافیه باین خوبی باشد. در مقطعات وی هنر دیگر او اینست که همیشه وزن را بسیار خوب انتخاب کرده و بهترین وزنی را که ممکنست بالفاظ و مضامین او موافق باشد یافته است.

اگر بخواهم مضامین او را تجزیه کنم نخست باید گفت که تقریباً در همهٔ ته‌شیلها و حکایات خویش از حرص و آرزو از هوی و هوس مینالد و این دو صفت را بیش از هر صفت نکوهیده دیگر باعث زجر و انزجار خاطر خویش قرار داده است.

روح خاصی که در شعر پروین همه جالایح و هویداست و شاید زاده محیط زندگی او باشد یک روح تسلیم بلا شرط در برابر حوادث و وقایع جهان مادی و معنوی و شکایت از ناپایداری جهان و در ضمن دلداری یافتن ازین ناپایداری و استقناع از بی ثباتی کار جهان و بی سامانی این سامانست. آن پر خاش نسبت بنا گوارها و آن خشم و کینگی که گاهی دست در سینه افلاک و عناصر هم می‌افکند و در آثار بسیاری از شعرای جهان هست مطلقاً در آثار پروین نیست. آیا بواسطه آنست که آنها مرد بوده اند و پروین زن بوده است؟ آیا آن پر خاشها لازمه جسارت و آزادی کامل مرد در گفتار و کردار است؟ زنی که تقریباً همه عمر را زیر دست پدر و مادر گذرانده نمیتوانسته است جزین باشد؟ با اجازه نمی‌داده اند جزین باشد؟

قدرت طبع پروین در شرح دقیق و وصف کامل و خرده بینیها و بار یک بینی‌های او چه در اوصاف طبیعت و چه در بیان خصایل و صفات و چه در نمایش احساسات و عواطف از همه جا آشکار ترست. گاهی در کار سوزن، جوشیدن آب، سرشت جانوران مخصوصاً جانوران خانگی مانند گربه که چندبار

مجبور نکرده است که همه قوافی را بسازد این نکته و این گونه از انسجام و تسلسل کاملاً آشکار است .

نکته دیگری که از شعر او در خاطر نقش می بندد اینست که گاهی و بلکه بیشتر از گاهی مضامین وی مضامین بکر یعنی خاص باو نیست و مضامینیست که پیش از او دیگران هم گفته و بلکه در برخی موارد بسیار هم مکرر کرده اند؛ مانند گل و خار و شمع و پروانه و ماکیان و روباه و آتش و آب و مور و مار و شیر و گربه و موش و گربه و مانند آن . بد نیست درین زمینه قدری بیشتر وارد جزئیات بشوم :

گاهی مضمونی را که از شاعر توانایی گرفته اگر بهمان خوبی او نگفته باشد کم ازو نیامده ، مثلاً این قطعه انوری را که می گوید :

آن شنیدستی که روزی زیر کی با ابلهی ،

گفت کین والی شهر ما گدایی بی حیاست !

گفت : چون باشد گدا ، آن کز کلاهش تکمه ای

صد چو مارا روزها ، نی ، سالها ، برگه و نواست ؟

گفتش : ای مسکین غلط اینک از اینجا کرده ای ،

آن همه برگ و نوا دانی که آنجا از کجاست ؟

در و مروارید طوقش اشک اطفال منست ،

لعل و یاقوت ستامش خون ایتم شماست .

او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته است ،

گرددانی ، تا بمغز استخوانش از نان ماست .

خواستن کدیه است ، خواهی جزبه خوان خواهی خراج ،

زانکه کرده نام باشد یک حقیقت را رواست .

چون گدایی چیز دیگر نیست جز خواهند گی

هر که خواهد ، گر سلیمانست و گر قارون ، گداست .

همین مضمون را بسیار رندانه و شاید هم از روی حقیقت

تاریخی عطار در مصیبت نامه چنین سروده است :

خواجه کافی آن برهان دین ،

گفت سنجرا که : ای سلطان دین !

واجبم آمد بتو دادن ز کوه ،

زانکه تو درویش حالی در حیوة !

گر ترا ملک وزری هست این زمان

هست ، آن جمله ، از آن مردمان .

کرده ای از خلق حاصل آن همه ؛

بر تو واجب می شود تا وان همه .

چون از آن خود نبودت هیچ چیز

زین همه منصب چه سودت ؟ هیچ نیز !

از همه کس گر چه داری بیشتر ،

می ندانم کس ز تو درویش تر !

پروین نیز این مضمون را بهمان قافیه و سبک انوری

بدین گونه گفته است :

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی ،

فریادشوق بر سر هر کوی و بام خاست .

پرسید از آن میانه یکی کودک یتیم :

کین تابناک چیست که بر تاج پادشاست ؟

آن یک جواب داد : چه دانیم ما که چیست ؟

پیداست آن قدر که متاعی گران بهاست .

نزدیک رفت پیر زنی کوثر پشت و گفت :

این اشک دیده من و خون دل شماست .

ما را برخت و چوب شبانی فریفته است

این گرگ سالهاست که با گله آشناست !

آن پارسا که ده خردو ملک رهزنت ؛

بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن

تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست !

پروین ! بکج روان سخن از راستی چه سود ؟

کو آن چنان کسی که نرنجد ز حرف راست .

در ضمن این قطعه آن نکته ای را که پیش ازین گرفتم

روشن می کند و آن اینست که انوری و عطار هر دو با نجایی

که حکم بر گدایی این گونه خواهند گان میکنند ختم

کرده اند اما پروین دوبیت دیگر (بیت ۸۷) را افزوده

خواسته است نتیجه خود را روشنتر کند و من اگر جای او

بودم از بیت آخر که بکلی زاید و محالست می گذشتم و بیت

هفتم را که بسیار خوب افتاده است پیش از بیت ششم جا

می دادم و مانند انوری و عطار قطعه را بیت ششم ختم می کردم .

آورده و از کلمه «روشنایی» قیاس غلط کرده و نیز «گهاوار» را بجای «گهاواره» و «سودگر» را بجای «سوداگر» و مشتق از «سود» گرفته و حال آنکه مشتق از «سودا» است و چهار جا «هریمن» را مخفف «هریمن» پنداشته است و حال آنکه هیچیک ازین تصرفات در زبان فارسی و مخصوصاً در شعر سابقه ندارد و نیز های آخر «دیبه» را غیر ملفوظ دانسته و در وزن شعر وصل کرده است در صورتی که مخفف «دیبه» و های آن ملفوظ مانند شه و سیه و جز آنست. چندین جا «سبکسار» را که همان کلمه «سبک سر» و بمعنی خوار و پست و شتابزده و فرومایه است با «سبکبار» بمعنی مجرد و وارسته اشتباه کرده و بجای سبکبار سبکسار آورده است مگر آنکه در چاپ اشتباه کرده باشند.

در قافیه پردازى پروین نیز اشکالی هست و چنان مینماید که بقواعد فن رجوع نکرده است. در رعایت دال و ذال قوافی یعنی در تفاوت میان دال عربی و ذال فارسی در کلماتی که پیش از دال الف و یا و واو باشد و در اصل ذال بوده است کوتاه آمده ولی چون از اواخر قرن هشتم شاعران بخود اجازه داده اند که رعایت نکنند شاید وی هم بدین عقیده بوده باشد، اما در قافیه های نون ساکن ماقبل مفتوح همه جا متوجه این نکته نبوده که «تن» و «دن» علامت مصدری را در قافیه یکبار بیشتر نمیتوان آورد و تکرار آن شایگان جلیست و درین قوافی همیشه مکررات بسیار دارد و نیز دو جا کف عربی و فارسی یعنی «مرده ریگ» را با «شربک» قافیه کرده است.

چنانکه پیش ازین اشاره کردم قصاید پروین شاهکارهای او نیست و در آنها اشعار سست بیشتر از مثنویات اوست که در درجه دوم و بیشتر از مقطعات اوست که در درجه اول و شاهکارهای اوست. همین خود میرساند که اصلاً خلقت پروین برای آن بوده است که شاعر مقلد نباشد و شاعر مبتکر باشد بهمین جهت در قصایدی که تقلید از پیشینیان کرده بمراتب ضعیف تر از مقطعاتیست که تقریباً همه جا در آنها ابتکار کرده است.

این مقاله دراز شد و دیگر جای آن نیست که چند نمونه از شاهکارهای او را در پایان این سطور نقل کنم، چون نسخه

نمونه دیگر ازین گونه مضمونهای که پروین از پیشینیان خود گرفته این قطعه معروفست که اکنون یادم نیست از کیست: دوست باید که عیب دوست بدوست

همچو آینه رو برو گوید.

نه که چون شانه، عیب یاران را،

بشت سر رفته مو بمو گوید.

و پروین موضوع یکی از مقطعات خود را که عنوان «آیین آینه» دارد و در صحیفه ۱۰۲ چاپ سوم دیوان اوست موضوع مناظره ای در میان آینه و شانه قرار داده و البته مطلب را بسیار خوب پرورانده و از آن این نتیجه را گرفته است که نیازموده کسی را دوست نباید گرفت.

گاهی هم پروین ترکیبات و کلمات خاصی را که منحصر بیکی از شاعران پیشینست تقلید کرده و درین زمینه بیک مثل بسنده می کنم: کلمه فتی را از جلال الدین مولوی تقلید کرده و در مثنویات خود دو جا آورده، یک جا گوید: ما از آن معیش چیدیم، ای فتی!

که نچیند کس گل پشمرده را.

جای دیگر گفته:

بارها از پیری افتادم زیبا هیچ از دستم گرفتی، ای فتی؛ درین بیت «از دستم گرفتی» را بجای «دستم را گرفتی» از روی استعمال خاص برخی از ولایات ایران آورده و حال آنکه فصیح نیست. در هر صورت این کلمه در مثنوی جلال الدین مولوی شاید کاملاً بجای افتاده باشد اما در شعر پروین روانیست. پروین گاهی در مضامین دیگران تصرفی کرده چنانکه قطعه «بلبل و مور» تصرفی از داستان معروف «زنجره و مور» از شاعر معروف فرانسوی لافونتن است.

پروین مانند هر شاعر توانایی ترکیبات خاص بخود دارد که در اشعار دیگران دیده نمیشود، از آن جمله «ره بوی» بمعنی ره و ره و نورده و رهسپار را چند جا مکرر کرده و «بدری» که اصطلاح خاص در باره چهارپایانست که بفرمان نمی روند بمعنی سرکشی و گردن کشی و نافرمانی چندبار مکرر شده است. گاهی نیز متوجه اشتقاق الفاظ و استعمالات زبان فارسی نشده از آن جمله یکجا «جولا» را مخفف «جولاه» پنداشته و چند جا «روشنا» بجای «روشن»

« یاد یاران » را انتخاب میکنم زیرا که نه تنها در زبان فارسی دربارهٔ مرده‌ای که قریب‌المرگ است مومیاپی شده بیانی شاعرانه‌تر ازین و روحی مواج تر و بلند پرواز تر ازین نمی توان یافت بلکه در زبانهای دیگر هم تا جایی که من میدانم این قطعه نظیر ندارد و از هر حیث شایسته آنست که جزو شاهکارهای جهانگیر بشمار رود.

از حیث تمامی شعر فارسی و ایجاز در کلام و نهایت سادگی و روانی و انسجام کلمات و نتیجهٔ زندانهٔ شاعرانه که خاص گویندگان فارسی زبانست و در یکی دوسه شعر جهانی را پیش چشم شما میگذارد و هر از ان مطلب نا گفته و ناگفتنی را بیاد شما می آورند این قطعه « مست و هشیار » پروین واقعا شاهکار فراموش نا کردنیست:

محتسب مستی بره دید و گریبانش گرفت.

مست گفت: ایدوست! این پیراهنست! افساز نیست!

گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان میروی!

گفت: جرم [از] راه رفتن نیست، ره هموار نیست.

گفت: می باید ترا تا خانهٔ قاضی برم.

گفت: رو، صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست!

گفت: نزدیکست والی راسرای، آنجا شویم.

گفت: والی از کجا در خانهٔ خمار نیست؟

گفت: تا داروغه را گویم، در مسجد بخواب.

گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست!

گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان.

گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست!

گفت: از بهر غرامت جامه ات بیرون کنم!

گفت: پوسیده است، جز نقشی زیود و تار نیست.

گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه؟

گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست.

گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بیخود شدی!

گفت: ای بیهوده گو! حرف کم و بسیار نیست.

گفت: باید حدزند، هشیار مردم، مست را!

گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست؟

دیوان او بدستست و چاپ سوم آن تازه منتشر شده فهرستی از شاهکارهای وی را مطابق صحایف چاپ سوم دیوان وی درین جا می آورم: برف و بوستان ص ۱۱۹، بی آرزو ص ۱۲۶، تیره بخت ص ۱۴۱، تیمارخوار ص ۱۴۲، جان و تن ص ۱۴۵، جولای (۹) خدا ص ۱۴۷، حدیث مهر ص ۱۵۲، خاطر خشنود ص ۱۵۳، خوان کرم ص ۱۵۴، دکان ربا ص ۱۶۲، دو محضر ص ۱۶۴، دیده و دل ص ۱۷۱، رنج نخست ص ۱۷۹، روح آزاد ص ۱۸۱، روح آزرده ص ۱۸۳، سیه روی ص ۱۹۷، شکنج روح ص ۲۰۵، صاعقهٔ ماستم اغنیاست ص ۲۰۸، صاف و درد ص ۲۱۱، صید پریشان ص ۲۱۱، طفل یتیم ص ۲۱۴، طوطی و شکر ص ۲۱۶، عشق حق ص ۲۱۷، عهد خونین ص ۲۲۰، فرشتهٔ انس ص ۲۲۵، فریب آشتی ص ۲۲۸، قلب مجروح ص ۲۳۲، کعبهٔ دل ص ۲۳۹، کمان قضا ص ۲۴۱، کوته نظر ص ۲۴۳، کودک آرزومند ص ۲۴۴، کوه و کاه ص ۲۴۵، گنج ایمن ص ۲۷۰، گنج درویش ص ۲۷۱، گوهر اشک ص ۲۷۵، گوهر و سنگ ص ۲۷۶، مرغ زیرک ص ۲۸۳، مست و هشیار ص ۲۸۴، معمار نادان ص ۲۸۴، مناظره ص ۲۸۷، مور و مار ص ۲۸۸، نا آزموده ص ۲۹۰، نامهٔ بنوشیروان ص ۲۹۴، نغمهٔ صبح ص ۲۹۹، همنشین ناهموار ص ۳۰۸، یاد یاد یاران ص ۳۱۰.

در میان این ۴۶ قطعه شعر که از ۲۰۹ قطعهٔ دیوان او امتیاز دارد قطعاً شاهکارهای متعددهست که « دو محضر » و « دیده و دل » و « روح آزرده » و « سیه روی » و « شکنج روح » و « صاعقهٔ ماستم اغنیاست » و « صید پریشان » و « طفل یتیم » و « فرشتهٔ انس » و « کعبهٔ دل » و « گنج ایمن » و « گوهر اشک » و « گوهر و سنگ » و « مرغ زیرک » و « مست و هشیار » و « مناظره » و « نا آزموده » و « یاد یاران » را مخصوصاً توصیه میکنم. از نظر بلندی فکر و صراحت بیان و جسارت در ادای مقصود « کعبهٔ دل » و « نا آزموده » بسیار جالب توجه است، از نظر پیروی از سنن قدیم شعر ایران و مخصوصاً تقلید از وحشی « صید پریشان » جالب توجه بشمار تواند رفت. اگر از من بپرسید در درجهٔ اول شاهکار او را « یاد یاران » و در درجهٔ دوم « مست و هشیار » و « کعبهٔ دل » و « نا آزموده » میدانم و اگر از میان این چهار قطعه باز مرا منخیر بگذارید